



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



12 جنوری 2025

داکتر سید عبدالله کاظم

توضیح چند مسئله به حیث حسن ختام

(مبحث سی یم)

قرار بود در آخرین مبحث به معرفی مآخذی پردازم که در این نوشته از آنها استفاده شده است، ولی به دلیل بعضی تبصره ها، سؤالات و نکات قابل توضیح، خواستم این مبحث را جهت روشن ساختن بعضی مسایل تقدیم دوستان نمایم.

1 - پرسیده شده است: «گیریم و فرض کنیم که سپهسالارانادرخان برای نجات افغانستان از فرانسه نمی آمد، شخص دوم که زعامت و قوماندانی مبارزه را علیه سلطه حکمرانی بچه سقو بدست میگرفت، کی خواهد می بود؟»

در این ارتباط باید گفت که اگر کسی یا کسانی دیگر نیز می بودند، باز هم سپهسالار به حیث یک تبعه افغان حق داشت به هر راه و طریقی که میخواست به هدف نجات کشور از غایله سقوی ویا برای رسیدن به پادشاهی داخل اقدام گردد و حق داشت به حیث یک شخصیت متبازز و به ادعای حمایت مردمی از همان اول مرحله خود را کاندید مقام سلطنت بسازد. این حق مسلم هر تبعه کشور است و هیچکس حق ندارد مانع اینکار شود. اما نقطه متنازع فیه در اینجا است که او طی مدت شش ماه مبارزه همیشه از نجات وطن صحبت کرد و بارها و به تکرار و حتی در مجلس سلامخانه به صراحت بیان داشت که: «مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هرکس را که ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد... قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت او امر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم.»

از گفتار فوق الذکر سپهسالار واضحاً برمی آید که مجلس سلامخانه نمایندگی از تمام ملت افغانستان نمیکرد و گفت: بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شوند و تصریح کرد که انتخاب پادشاه به لویه جرگه و به اتفاق عمومی و آرای ملت باید صورت گیرد. پس چه شد که وی در همان مجلس لحظه بعد حرف خود را خودش نقض کرد و مغایر به تعهدات قبلی و اظهارات فعلی خود حاضر شد پادشاهی را از طریق اصرار یک تعداد معلوم الحال که نه از ملت نمایندگی میکردند و نه این نمایندگی به ایشان سپرده شده بود، قبول نماید؟

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

نکته مهمی که همیشه به حیث یک موضوع انتقادی بر شخصیت محمدنادر خان مطرح میگردد، همانا نقض عهد و پیمان است، چنانکه در این مورد مثالهای زیاد چه قبل از رسیدن به سلطنت و چه بعد از آن بطور مستند موجود میباشند، از جمله دو تعهدی که حتی در حاشیه کلام الله مجید امضاء شده است: یکی تعهد او با نورالمشایخ و غوث الدین احمدزائی با این عبارات: «تا زمانیکه عموم ملت بیک نفر بیعت نکند، کسی نباید پادشاه شود و چون هر کدام ما در مناطق مختلف علیه دولت حبیب الله کلکانی آمادگی میگیریم، لذا هر یکی ازین سه نفر ما (نادرخان، نورالمشایخ و غوث الدین خان) که قبل از دیگران کابل را فتح نمود، نمیتواند و نباید بدون استشاره دوفرد دیگر و تائید قبایلی که در خاک افغانستان زندگی میکنند، اعلان پادشاهی کنند»؛ و دیگر - نقض ماده پنجم و ششم پیمان علی خیل که قبلاً به تفصیل بیان شد و به قول جرنیل وزیری: «سپهسالار در "علی خیل" جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد و تا آنوقت خودش و کالت سلطنت را بعهده میگیرد.»

با این شرح واضح میشود که طبق تعهدات فوق برای پادشاهی افغانستان شخص دیگری یعنی شاه سابق امان الله خان وجود داشت که سپهسالار برای اعاده مجدد سلطنت او در صورت نجات وطن از غایله سقوی در حاشیه قرآن مجید امضاء و تعهد بسته بود. سپهسالار شخص عادی نبود که نقض تعهد و پیمان کند و در ظرف کمتر از یک ساعت با صدای چند نفر تغییر نظر دهد. نقض همین تعهدات در جوار یک تعداد عوامل دیگر که در ظرف سه سال و چند ماه سلطنت محمد نادر شاه بوقوع پیوست، موجب بروز عقده های خطیری گردید که بالاخره منجر به شهادت او شد.

2 - مایه تعجب است وقتی بر بعضی شیوه های اجراءات محمد نادر شاه انتقاد مستند و مدلل صورت میگیرد، بعضی ها برافروخته میشوند و منتقد را متهم به عقده مندی شخصی و خانوادگی می سازند و از همه مهمتر بجای آنکه به رد ادعا های منتقد پردازند، فوری از موضوع خارج شده دست انتقاد بسوی دو شخص دیگر دراز میکنند و از اجراءات شاه امان الله و یا از کارکردهای دوره جمهوری محمد داؤد سخن میگویند، بدون آنکه تشخیص نمایند که قضاوت به هر دوره چه مثبت و یا منفی مربوط همان دوره است. البته وقتی موضوع مقایسه دوره ها مطرح باشد، اینکار درست است، در غیر آن پیش گرفتن اینگونه مقایسه ها به حاشیه کشانیدن بحث و طفره رفتن از حقایق را معنی میدهد. اگر بعضی ها نظر انتقادی در اجراءات دوره شاه امان الله و یا جمهوری محمد داؤد دارند، حق شان است به هر شکل و دلیلی که میخواهند آنرا مطرح بحث سازند، اما مخلوط کردن بيموجب دوره ها با یکدیگر، منتهای ضعف استدلال را آشکار می سازد.

برای روشن شدن موضوع میخواهم یک مثال مختصر از طرز العمل بررسی مسایل در محاکم ارائه کنم که مبتنی بر دو اصطلاح "دعوا" و "دفع دعوا" است، به این زعم که اگر شخصی بر یک موضوع مشخص یعنی غصب یک زمین دارای حدود معین علیه شخص دیگر اقامه دعوا میکند و صورت دعوی را می نویسد، محکمه آنرا به اطلاع مدعی علیه میرساند و مدعی علیه مکلف است مشخصاً به دفع دعوا پردازد و نمیتواند بگوید که همسایه همجوار آن زمین چنین کرد و چنان. هرگاه مدعی علیه در دفع دعوا به موضوعات خارج از دعوا پردازد، قاضی موضوع را غیرقابل سمع اعلام میکند. مسلم است که این شیوه در بررسی همه امور مشتمل بر ادعا های تاریخی نیز مرعی میباشد، به این معنی که اگر موضوع تاریخی صرفاً مربوط به یک دوره مشخص مثلاً دوره نادرخان است، نباید آنرا با دوره های دیگر مخلوط کرد و به اصطلاح عوام: "با خلط کردن آب، ماهی گرفت".

3 - این متن را بارها در مقالات و تبصره های یک هموطن محترم خوانده ام که نوشته است: «...اعلیحضرت نادرشاه را، بدون هیچ دلیل و سندی، جاسوس و گماشته انگلیس خواندن ظلم می پندارم...»

در این ارتباط باید بین مفهوم دقیق کلمات و اصطلاحات مهم تفکیک کرد و نباید بطور "چوت انداز" یکی را در پهلوی دیگر قرار داد. جاسوس معمولاً به کسی اطلاق میگردد که معلومات سری یک مرجع را بطور غیرقانونی به جانب مقابل متواتر منحیث وظیفه انتقال میدهد. اطلاق این کلمه به محمد نادرخان واقعاً ظلم است و هرکسی چنین ادعا را کرده، مرتکب ظلم شده است. و اما موضوع گماشتهگی به انگلیس را باید از هاله ابهام بیرون کرد و به آن وجه مشخص داد که قرین به واقعیت باشد. شواهد و اسناد امروز از این حقیقت پرده برمیدارد که انگلیسها روی منافع خود از ادامه سلطنت احفاد امیردوست محمد خان بخصوص شاه امان الله ناراض و نامطمئن بودند و از مدتها بدانسو میخواستند در راس در افغانستان شخصی را بقدرت برسانند که بیشترمؤید منافع سیاسی شان باشد و این شخص کسی دیگر نبود، جزمحمدنادرخان. این موضوع بیشتر از هر وقت دیگر اکنون با بیرون شدن اسناد مهم سیاسی از قید محرمیت بخصوص در آرشیف های لندن و هند برتانوی مورد توجه محققان تاریخ اعم از نویسندگان مشهور خارجی، همچو خانم ریه تالی ستیوارت، نویسنده کتاب مشهور "آتش در افغانستان"، لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی - اتریشی، لیون پولادا و دیگران قرار گرفته است و آنها مطالبی را در زمینه در کتابهای خود تذکار داده اند و نیز محققان افغان با دسترسی به اسناد منتشره آرشیف ها به شرح این موضوع پرداخته اند. (مراجعه شود به نوشته های یکی دو سال اخیر داکتر عبدالرحمن زمانی در ویبسایت افغان جرمن آنلاین)

با این ترتیب محمدنادرخان را نباید گماشته انگلیس خطاب کرد، بلکه او را شخص مورد حمایت انگلیس دانست که به کمک مستقیم و غیرمستقیم آنها توانست با نیرنگ های مختلف و نقض صریح تعهدات قبلی، خود را به مقام سلطنت افغانستان نصب کند، چنانچه جریان مختصر آن در این سلسله مقالات مورد بررسی قرار گرفته است.

4 - در این روز یک کلمه غیر معمول که شاید کمتر کسی معانی مختلف آنرا بداند، در یکی دو تبصره دوستان به نظر میرسد و آنهم اصطلاح "نباشان سیاسی". این اصطلاح اساساً از کلمه "نباش" گرفته شده که بر علاوه معانی دیگر بیشتر به معنی: هویدا کردن چیز پنهان، آشکار کردن و افشای راز، ظاهر نمودن هر پوشیده، بیرون کشیدن گنج از زمین و به همین زعم "نباش قبر" به معنی بیرون آوردن مرده از قبر را معنی میدهد و "نباش" به فاعل اینکارها اطلاق میگردد. (دیده شود: لغت نامه دهخدا، جلد 14، صفحه 22310)

اصطلاح "نباش" اخیراً برای کسانی بکار گرفته میشود که میکوشند وقایع تاریخی یک دوره را با اجراءات عاملان و گردانندگان آن دوره به رویت اسناد و شواهد جدید دوباره مورد بحث قرار دهند و در پرتو آن بر زوایای تاریک و متنازع فیه تاریخ آن دوره روشنی اندازند و از روی حقایق تاریخی پرده برداشته و بجای بعضی ادعاهای دروغین، واقعیت ها را جانشین سازند تا نسل جوان از آن آگاهی یابد.

واضح است که اینکار مواجه با مخالفت بعضی عناصر میگردد که از اینگونه تحلیل های تاریخی بر مبنای اسناد و شواهد جدید راضی نمیباشند و بررسی های مزید رویدادهای مهم تاریخی را به زعم خود "از گورکشیدن مرده ها" یا "گورکاوی اشخاص" یعنی "نباشی قبرها" وانمود می سازند، در حالیکه اینکار "گورکاوی وقایع تاریخی" یا به عبارت دیگر آشکار کردن و افشای رازها و ظاهر نمودن پوشیده های تاریخی است که در نهایت پای اشخاص نیدخل را نیز در میان می کشد و محقق ناگزیر میشود از اشخاص مسئول و عاملان صاحب اختیار آن دوره نام ببرد. چه موزون خواهد بود که همچواشخاص بجای بکارگرفتن اصطلاح "نباشان"، خود به مفهوم وسیع "نباش" مبدل شوند و بجای نوشتن تبصره های کوتاه با عبارات سخیف، به تحریر آثار تحلیلی، مستند و مدلل بپردازند و رابطه "دعوا را با دفع دعوا" دقیقاً در نظر گرفته از حاشیه پردازیهای ناموزون و خارج موضوع بهره زنند تا از ورای آن حقایق تاریخی واضح و آشکار

شود و از این راه خدمتی برای نسل امروز و فردای کشور انجام دهند و اگر از عهده چنین کاری بر نمی آیند، لاف‌ها به تفحص و تجسس مزید و مطالعه اسناد و شواهد جدید بپردازند و خود را از محدوده افکار القا شده ای قدیمی بیرون کنند.

در پایان لازم به تذکر است که مبحث بعدی این سلسله معرفی مآخذی است که از آنها دراکمال این اثر استفاده مجاز صورت گرفته است و با ختم آن، سلسله این نوشته ها را نیز خاتمه می یابد و امیدوارم هرچه زودتر بتوانم این سلسله را در قالب یک کتاب آماده نشر ساخته خدمت علاقمند تاریخ معاصر کشور تقدیم دارم و من الله التوفیق . داکتر سید عبدالله کاظم ، مورخ 11 جنوری 2025 مطابق

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم
